



۲۰۱۸/۰۷/۱۷



حامد فارانی

## انسانم آرزوست

وقتی به دور و بر خود در جامعه افغانی و حتی جهان نگاه میکنم جز بی عهدهی، خیانت در امانت، بی وفایی در عهد و پیمان، نبود پای بندی به ارزش های دینی و اخلاقی، البته ان عده ای که افسار قدرت را در دست دارند و بر اکثریت جامعه حکمفرما هستند.

و این به یک نوع فرهنگ متاسفانه تبدیل شده است و به ان هم متاسفانه افتخار هم میکنند و این فرهنگ نه تنها در افغانستان سر بلند کرده بلکه فرهنگ جهانی شده است.

وقتی با این احوال نگاه میکنم تأثر عمیق بر انسانهای شریف دست می دهد. ازین خاطر تلاش کردم تا این پدیده شوم را به نحوی روشن سازم. در همان لحظه شعر معروف به ذهنم رسید تحت عنوان ( انسانم آرزوست ) از مولانای حکیم جلال الدین محمد بلخی شاعر قرن هفتم هجری که به پیروی از رفتار شیخ بزرگ یونانی دیوژن کلبی 400 قبل از میلاد که چراغ را برداشت و برای انسان پیدا کردن به جاده ها برآمد سروده شده است.

پس مناسب دیدم این شعر معروف را که با اوضاع کنونی نیز همخوانی دارد باشما هموطنان با احساس شریک سازم تا باشد درد مشترک ما را ابراز کنیم و بخود مابگویم که در کنار نا انسانها انسان های واقعی هم در جامعه پیدا می شوند همان طور که در طول تاریخ بشریت ظهور نمودند و مراد ستم دیده گان را از رویا بواقعیت تبدیل کردند؟



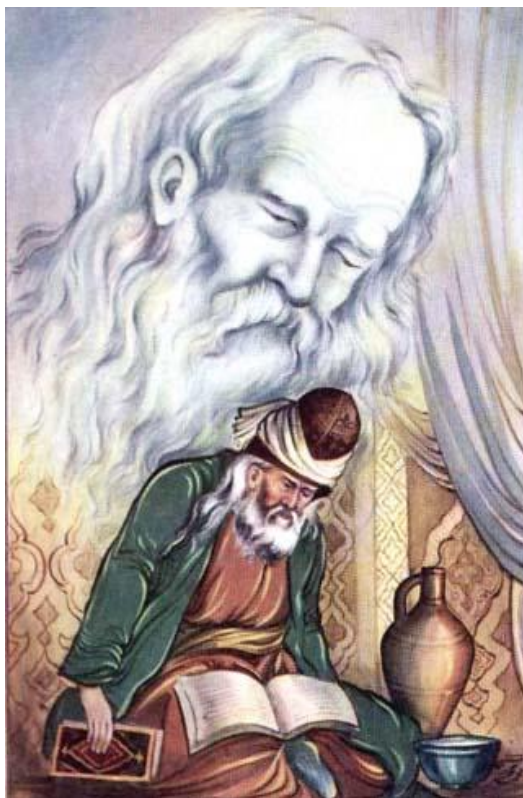
## انسانم آرزوست

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست  
 بگشای لب که قند فراوانم آرزوست  
 ای آفتاب حسن برون آدمی ز ابر  
 کان چهره مشعشع تابانم آرزوست  
 بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز  
 باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست  
 گفتی ز ناز بیش مرنجان مرا پرو  
 آن گفتنت که بیش مرنجانم آرزوست  
 وان دفع گفتنت که پرو شه به خانه نیست  
 وان ناز و باز و تندی دربانم آرزوست  
 در دست هر که هست ز خوبی قراضه هاست  
 آن معدن ملاحه و آن کانم آرزوست  
 این نان و آب چرخ چو سیلست بی وفا  
 من ماهیم نهنگم عمانم آرزوست  
 یعقوب وار و اسفاها همی ز نم  
 دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ



والله که شهر بی تو مرا حبس می شود  
آوارگی و کوه و بیابانم آرزوست  
زین همرهان سست عناصر دلم گرفت  
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست  
جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او  
آن نور روی موسی عمرانم آرزوست  
زین خلق پرشکایت گریان شدم ملول  
آن های هوی و نعره مستانم آرزوست  
گویاترم ز بلبل اما ز رشک عام  
مهرست بر دهانم و افغانم آرزوست  
دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر  
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست  
گفتند یافت می نشود جسته ایم ما  
گفت آنکه یافت می نشود آنم آرزوست  
هر چند مفلسم نپذیرم عقیق خرد  
کان عقیق نادر ارزانم آرزوست  
پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست  
آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست  
خود کار من گذشت ز هر آرزو و آرز  
از کان و از مکان پی ارکانم آرزوست  
گوشم شنید قصه ایمان و مست شد  
کو قسم چشم صورت ایمانم آرزوست  
یک دست جام باده و یک دست جعد یار  
رقصی چنین میانه میدانم آرزوست  
می گوید آن رباب که مردم ز انتظار  
دست و کنار و زخمه عثمانم آرزوست  
من هم رباب عشقم و عشقم ربایم است  
وان لطف های زخمه رحمانم آرزوست  
باقی این غزل را ای مطرب ظریف  
زین سان همی شمار که زین سانم آرزوست  
بنمای شمس مفخر تبریز رو ز شرق  
من هدهدم حضور سلیمانم آرزوست

د پانو شمیره: له 2 تر 2

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ